

The International Society's Incompatibility with the Islamic Republic of Iran

Farhad Vafaei Fard¹ 

DOI: [10.48308/piaj.2025.240382.1706](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240382.1706) Received: 2025/6/11 Accepted: 2025/11/25

Original Article

Extended Abstract

Introduction :Following the 1979 Islamic Revolution, the relationship between the international community and the Islamic Republic of Iran entered a distinct phase, characterized by institutional incompatibility. In this context, Iran, as a sovereign state, has been subject to uncooperative and often hostile interventions by the international society. This pattern began with developments surrounding Iraq's military invasion of Iran and the response of international actors, and progressively expanded through trends such as the imposition of extensive economic sanctions, political isolation, international efforts to support Iran's regional rivals (especially in the southern Persian Gulf), and the application of dual standards toward Iran's nuclear program, culminating in [mention the specific recent event, e.g., the April 2024 retaliatory strikes, or maintain the placeholder future date for consistency]. Meanwhile, the primary goal of this paper is to answer the question: What is the institutional origin of the international society's incompatibility with the Islamic Republic of Iran, relying on the International Society Theory (English School)?

Methods: This study utilizes the International Society Theory (English School) as its theoretical framework to leverage its capacity for conceptualizing the nature of international society, its primary institutions, and the impact of these institutions on the Islamic Republic of Iran. The research employs a functional explanation method. Initially, after a review of the literature, theoretical discussions defining international society and its core institutions are presented, clarifying their intended, discipline-building functions. Subsequently, the functional explanation method is applied to analyze and evaluate the

1. PhD Graduate in International Relations, Department of International Relations, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. f_vafaeifard@sbu.ac.ir



operational incompatibility between the five core institutions of the international society and the Islamic Republic of Iran. This stage examines concrete instances and examples of the disruptive and contradictory operations of these institutions in dealing with Iran as a member state.

Results and Discussion: The findings suggest that the operation of the five primary institutions of the international society—namely, the balance of power, war, international law, diplomacy, and great power management—in relation to the Islamic Republic of Iran has been disruptive and contrary to their main, discipline-building functions as defined within the International Society Theory. Consequently, Iran has been exposed to a wide range of issues stemming from the functioning of these global institutions, all aimed at creating incompatibility between Iran and the broader international order. Practically every institutional role-playing scenario in West Asia has directly or indirectly involved Iran, often exposing it to adverse consequences. Examples of the non-constructive and destabilizing operations of these institutions include Iraq's military aggression against Iran, foreign military strikes on Iranian soil (such as the event mentioned in the introduction), and the international community's use of dual standards regarding the Iranian nuclear issue.

Conclusions: The conclusions indicate that Iran's interaction with the institutions of the international society since the 1979 Islamic Revolution has been both direct and indirect, resulting in a profound and lasting experience of incompatibility. Iran has been consistently subjected to the functional role-playing of these institutions in the West Asian environment, which has largely contributed to creating and maintaining an environment of systemic incompatibility with the global international order.

Keywords: International Society, International Society Theory, International Society Institutions.

Citation: Vafaei Fard, Farhad. 2025. The International Society's Incompatibility with the Islamic Republic of Iran, *Political and International Approaches*, Winter, Vol 17, No 4, PP 24-44.



ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران

فرهاد وفايي فرد¹

DOI: [10.48308/piaj.2025.240382.1706](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240382.1706)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۴

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، مواجهه جامعه بین‌المللی با ایران در وضعیت متفاوتی از گذشته قرار گرفت که می‌توان آن را ناسازگاری نهادین تلقی کرد. در این چهارچوب، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک دولت حاکمیت‌دار، در معرض مداخلات و کنشگری‌های غیرسازنده و ناسازگار جامعه بین‌المللی قرار گرفت. این مسئله که از تحولات پیرامون تهاجم نظامی رژیم بعث عراق به ایران و نوع مواجهه بازیگران و نهادهای بین‌المللی با این تهاجم آشکار آغاز شده بود، به تدریج و با روندهایی مانند اعمال تحریم‌های گسترده اقتصادی و انزوای سیاسی، تلاش جامعه بین‌المللی برای حمایت از بازیگران رقیب ایران در منطقه غرب آسیا به‌ویژه در جنوب خلیج فارس و اعمال رویکردهای دوگانه در قبال برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی که در نهایت به حمله نظامی اسرائیل به ایران در ژوئن ۲۰۲۵ منتهی شد، گسترش یافت. هدف نوشتار حاضر پاسخ به این پرسش است که خاستگاه نهادین ناسازگاری جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر نظریه جامعه بین‌المللی چیست.

روش‌ها: در پژوهش پیش‌رو، نظریه جامعه بین‌المللی به‌عنوان چهارچوب نظری انتخاب شده تا بتوان از ظرفیت‌های این رویکرد در مفهوم‌پردازی جامعه بین‌المللی و نهادهای آن و تأثیر این نهادها بر جمهوری اسلامی ایران استفاده کرد. براین اساس، پس از بررسی پیشینه پژوهش، مباحثی نظری درباره نظریه جامعه بین‌المللی ارائه می‌شود و ذیل آن، برای ایضاح مفهومی جامعه بین‌المللی، نهادهای جامعه بین‌المللی و کارکرد این نهادها در این رویکرد، تلاش‌هایی صورت می‌گیرد. پس از این مرحله، با کاربست روش تبیین کارکردی، تلاش می‌گردد تا ناسازگاری نهادهای پنج‌گانه جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران واکاوی و ارزیابی شود. تبیین کارکردی با تأکید بر منطق سودمندی، اجزاء را از منظر کارکردی که برای کل نظام دارند، تبیین می‌کند. سپس در مرحله

۱. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

f_vafaiefard@sbu.ac.ir



بعد، مصادیق و نمونه‌هایی از کارکردهای غیرسازنده و غیرنظم‌سازِ نهادهای جامعه بین‌المللی در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک عضو جامعه بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یافته‌ها: به‌نظر می‌رسد کارکرد نهادهای پنجگانه جامعه بین‌المللی، یعنی، موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و مدیریت قدرت‌های بزرگ، در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از اعضای جامعه بین‌المللی، غیرسازنده و برخلاف کارکردهای اصلی و نظم‌ساز این نهادها بوده که در نظریه جامعه بین‌المللی به آنها اشاره شده است. براین اساس، ایران در معرض طیف موضوعی گسترده‌ای از کارکرد نهادهای جامعه بین‌المللی جهان گستر قرار داشته که معطوف به شکل‌گیری ناسازگاری با جامعه بین‌المللی بوده و عملاً هیچ‌گونه نقش‌آفرینی نهادهای جامعه بین‌المللی بر غرب آسیا قابل طرح نیست که ایران را در معرض اثرگذاری خود قرار نداده باشد، و به‌بیان بهتر، ایران با آن موضوع درگیر نشده باشد. تجاوز نظامی عراق به ایران، حمله اسرائیل به خاک ایران و مواجهه دوگانه جامعه بین‌المللی با موضوع هسته‌ای ایران، بخشی از مصادیق کارکرد غیرسازنده و برهم‌زننده نظم نهادهای جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران بوده است.

نتیجه‌گیری: تأثیرپذیری ایران از نهادهای جامعه بین‌المللی جهان گستر طی سال‌ها و دهه‌های پس از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ هم به‌صورت مستقیم و هم به‌صورت غیر مستقیم بوده است. به‌عبارت دیگر، تجربه مواجهه ایران با نقش‌آفرینی نهادهای جامعه بین‌المللی جهان گستر در غرب آسیا به‌نحوی عمیق و مانا بوده که ایران به هر دو صورت مستقیم و غیرمستقیم در معرض نقش‌آفرینی این نهادها معطوف به ناسازگاری محیطی با جامعه بین‌المللی قرار داشته است.

واژگان کلیدی: جامعه بین‌المللی، نظریه جامعه بین‌المللی، نهادهای جامعه بین‌المللی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناددهی: وفایی فرد، فرهاد. ۱۴۰۴. ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، زمستان، سال ۱۷، شماره ۴، ۲۴-۴۴.



مقدمه

ايران به عنوان يك دولت حاكميت دار و مانند ساير كنشگران دولتي حاضر در صحنه جامعه بين المللي، در بافتار و بستري بين المللي قرار دارد. از اين منظر، مي توان ايران را در معرض كنشگري و اثرگذاري نهادهاي جامعه بين المللي دانست. پس از انقلاب اسلامي در سال ۱۹۷۹، جمهوري اسلامي ايران در بستري از ناسازگاري جامعه بين المللي و آماج مداخله و يا تضييقات نهادهاي جامعه بين المللي قرار گرفت؛ روندی که از ابتدای وقوع انقلاب اسلامي آغاز شد، در دهه های بعد تداوم يافت و در برخي برهه ها اوج گرفت.

تلاش های نافرجام برای کودتا عليه دولت نوپای جمهوري اسلامي ايران در سال های نخست پس از انقلاب ۱۹۷۹؛ حمايت از گروه های جدایی طلب و مخالفان دولت مرکزی ايران از جمله اپوزيسيون خارج نشين؛ تسليح و حمايت از عراق در جنگ هشت ساله عليه ايران؛ ترورهای هدفمند عليه جمعی از مسئولان، دانشمندان و نظامیان ايران از ابتدای تأسيس نظام جمهوري اسلامي تاکنون؛ خرابکاری و حملات سايبري در برخي بخش های صنعتی از جمله تأسيسات هسته ای ايران؛ اعمال فزاینده تحريم های اقتصادی و کاربرد سياست فشار حداكثري طی بيش از دو دهه؛ عدم پايندی به توافقات با ايران از جمله خروج يکجانبه از برنامه جامع اقدام مشترك موسوم به برجام؛ و در نهايت تهاجم نظامی به خاک ايران در ميانه مذاكرات هسته ای که منجر به شهادت بيش از يك هزار نفر از شهروندان ایرانی شد، همگی نشان می دهند محیط بين المللي عرصه ای نامساعد، محدودگر و يا حتی مسدودکننده برای كنشگري جمهوري اسلامي ايران بوده و ايران در معرض ناسازگاري نهادهاي جامعه بين المللي قرار داشته است.

از چنين منظري، آنچه شايسته تأمل به نظر می رسد و پژوهش پيش رو تلاش می کند تبیینی مناسب درباره آن ارائه دهد، خاستگاه اين ناسازگاري محیطی عرصه بين المللي عليه جمهوري اسلامي ايران است. براین اساس، در نوشتار حاضر نظريه جامعه بين المللي به عنوان چهارچوب نظري انتخاب شده تا بتوان از ظرفيت های اين رویکرد در مفهوم پردازی جامعه بين المللي و نهادهاي آن برای تبیین ناسازگاري نهادين محیط بين المللي عليه جمهوري اسلامي ايران استفاده کرد؛ چه اينکه به نظر می رسد اين نظريه ظرفيت های مناسبی برای تبیین اين ناسازگاري دارد. به همین دلیل، در ادامه اين نوشتار، پس از ارائه مباحثی درباره نظريه جامعه بين المللي و نهادهاي بين المللي آن، با کاربست روش تبیین کارکردی، مصادیقی از کارکردهای غيرسازنده و غيرنظم ساز جامعه بين المللي در مواجهه با جمهوري اسلامي ايران به عنوان يك عضو جامعه بين المللي مورد بررسی قرار می گيرد.

بررسی ها نشان می دهد نهادهاي پنجگانه جامعه بين المللي يعنی موازنه قدرت، جنگ، حقوق بين الملل، ديپلماسی و مدیریت قدرت های بزرگ، در مواجهه با جمهوري اسلامي ايران به عنوان يکی از اعضای جامعه بين المللي، رویکردی غيرسازنده داشته و برخلاف کارکردهای اصلی و نظم ساز اين نهادها که در نظريه جامعه بين المللي به آنها اشاره شده است، به مواجهه با جمهوري اسلامي ايران پرداخته اند.

۱. پیشینه پژوهش

بسیاری از آثار و پژوهش‌هایی که مرتبط با عنوان این مقاله، به رشته تحریر درآمده، از زوایای خاصی به این موضوع نگریسته‌اند. به صورت کلی چنین آثاری را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ دسته نخست که خاستگاه این ناسازگاری را در ایران دانسته و دسته دوم که این ناسازگاری را در دلایل بیرونی و خارج از ایران ریشه‌یابی کرده‌اند. به نظر می‌رسد ذیل دسته نخست، می‌توان آثاری را مورد اشاره قرار داد که ماهیت دولت و بافتار ایدئولوژیک آن را در دوران جمهوری اسلامی ایران به عنوان دلیل ناسازگاری جامعه بین‌المللی با آن قلمداد می‌کنند.

از جمله این آثار، مقاله «انقلاب اسلامی ایران و عدم مطلوبیت نظم بین‌المللی موجود»، نوشته دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی است. نویسندگان این مقاله با بررسی مؤلفه‌های هویتی و غیرمادی انقلاب اسلامی که در شکل‌گیری دولت جمهوری اسلامی بازتاب یافته است، به این نکته اشاره می‌کنند که تعارضات ارزشی و ایدئولوژیک مهمی میان این نظام فکری و نظم لیبرال وجود دارد. در این چهارچوب، انقلاب اسلامی ایران دارای تعارضات هنجاری، ساختاری و نهادی با نظم موجود بوده و آن را با چالش‌هایی مواجه ساخته است (دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۳۹۱).

«سیاست امنیتی ایران در دوران پساانقلاب»، عنوان اثری است که در بحث از چالش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با جهان، اسلام انقلابی و ملی‌گرایی ایرانی را مورد اشاره قرار می‌دهد. از چنین زاویه‌ای، به نظر می‌رسد نویسندگان، عامل ناسازگاری و تعارض سیاست خارجی ایران را با همسایگان و قدرت‌های بزرگ در ماهیت جمهوری اسلامی یا به عبارتی وجه ایدئولوژیک آن جست‌وجو می‌کنند (Byman and Others: 2001).

همچنین می‌توان به کتاب «سیاست خارجی ایران» اشاره کرد که بر جایگاه ایدئولوژی در شکل‌دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تمرکز دارد. این پژوهش اگرچه ابتدا به تأثیر عامل ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی ایران در دوره پیش از انقلاب اسلامی می‌پردازد و در ادامه از تداوم این اثرگذاری در دوران پس از انقلاب اسلامی سخن می‌گوید، اما بر این باور است که در این دوران و به‌ویژه در دهه نخست آن، مؤلفه شیعی‌گری به آن افزوده شده و به همین دلیل، روابط خارجی ایران در معرض چالش قرار گرفته است (Ehteshami, 2002: 287).

یکی دیگر از آثاری که ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی در دوره جمهوری اسلامی را زمینه‌ساز واگرایی در روابط ایران با نظام بین‌الملل می‌داند، مقاله «تأثیر ساختار نظام بین‌الملل پساجنگ سرد بر سیاست خارجی جمهوری اسلام ایران» است. نویسندگان این اثر، بر این باورند که با وقوع انقلاب اسلامی، مؤلفه‌های ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ساختار نظام بین‌الملل را در تعارض با اصول و اهداف خود تلقی کرده و در نتیجه تاکنون در جایگاه تقابل نسبت به آن قرار گرفته است (دیگران، ۱۳۹۹).

به‌هرروی، این دسته از پژوهش‌ها، ریشه چالش‌های ایران و جامعه بین‌المللی را در بافتار هویتی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی می‌دانند. این در حالی است که به نظر می‌رسد اینگونه عوامل و زمینه‌ها در دوره پیش از انقلاب اسلامی نیز -اگرچه در سطح و گستره‌ای کمتر- وجود داشته است.

دسته دیگری از آثار و پژوهش‌هایی که ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی را با جمهوری اسلامی ایران به عوامل داخل ایران مرتبط دانسته‌اند، موقعیت و جایگاه ژئوپلیتیک ویژه و خاص ایران را مورد اشاره قرار داده‌اند. اطاعت و همکاری (۱۳۹۲) در اثر «ایران و نظام بین‌الملل» با اشاره به سیاست انطباق اعتراض‌آمیز مبتنی بر نفی وضع موجود پس از انقلاب اسلامی، در سطح کلان بر عوامل ژئوپلیتیک تأکید می‌کنند و موقعیت جغرافیایی را تعیین‌کننده ارتباط ایران با نظام بین‌الملل می‌دانند (اطاعت و همکاری، ۱۳۹۲).

نویسندگان مقاله «ابعاد و پیامدهای ژئوپلیتیک پرخطر ایران» بر این باورند که روندها و تحولاتی مانند ظهور ژئوپلیتیک شیعه، گسترش تروریسم در غرب آسیا و استمرار منازعه درباره مسئله فلسطین، موضوعاتی بوده که باعث ظهور و بروز چالش‌هایی برای ژئوپلیتیک ایران و درنهایت امنیتی شدن فضای پیرامون این کشور پس از استقرار جمهوری اسلامی شده است (موسوی شفقانی و شاپوری، ۱۳۹۰).

باوجوداین، به نظر می‌رسد اگرچه عامل ژئوپلیتیک در تحلیل سیاست خارجی کشورها حائز اهمیت است، اما مشاهده شرایط خاص ژئوپلیتیکی در برخی دیگر از کشورها این میزان از ناسازگاری نهادین با جامعه بین‌المللی را نشان نمی‌دهد؛ به عبارت دیگر، اگرچه ژئوپلیتیک، می‌تواند برخی مناطق و کشورها را در کانون کنشگری نامطلوب جامعه بین‌المللی قرار دهد، اما این وضعیت برای ایران پس از انقلاب اسلامی آشکار، عمیق و گسترده بوده است که شاید باید در زمینه‌ها و عواملی غیر از ژئوپلیتیک ریشه‌یابی شود. دسته دیگری از دانش‌پژوهان و نویسندگان بر این باورند که ریشه‌ها و دلایل ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران را باید در خارج از ایران جست‌وجو کرد. در این چهارچوب، می‌توان به پژوهش‌هایی اشاره کرد که رویکردها، سیاست‌ها و منافع سیاسی، امنیتی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ را در شکل‌گیری ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران اثرگذار می‌دانند.

ذیل این چهارچوب استدلالی، مقاله «رقابت قدرت‌های بزرگ و تداوم دشمنی در روابط ایران و آمریکا» به طرح این پرسش می‌پردازد که چرا و چگونه رقابت قدرت‌های بزرگ رقابت آمریکا با چین و روسیه بر مناسبات تهران و واشینگتن اثر گذاشته است. نویسندگان بر این باورند که سیاست جمهوری اسلامی ایران در نزدیکی به چین و روسیه، پیامد فشار حداکثری آمریکا و متحدان غربی واشینگتن به ایران در زمینه‌های گوناگون از جمله اقتصادی است که درنهایت به تشدید ناسازگاری و افزایش خصومت در منطقه و نیز مناسبات منازعه‌آمیز ایران با آمریکا منتهی می‌شود (لطفیان و فقیه، ۱۴۰۰).

«تقابل ایران و آمریکا در نظام بین‌الملل»، یکی دیگر از آثاری است که ناسازگاری جامعه بین‌المللی را با جمهوری اسلامی ایران به رویکردها و سیاست‌های ایالات متحده پیوند می‌زند. نویسنده این مقاله معتقد است آمریکا پس از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ برای تثبیت موقعیت هژمونی خود، سیاست‌هایی را مانند دیپلماسی اجبارآمیز و اعمال فشار از طریق نهادهای بین‌المللی علیه ایران اعمال کرد. در مقابل، جمهوری اسلامی نیز با اتخاذ سیاست‌هایی مانند خوداتکایی، ائتلاف‌سازی و پیگیری گفتمان سیاسی مستقل در نظام بین‌الملل به تقابل با رویکرد تهاجمی آمریکا پرداخت (Taleihur, 2020).

باوجود آنچه در آثار دسته اخیر به آنها اشاره شد، اگرچه نمی‌توان از نقش و اثر کنشگری قدرت‌های بزرگ در ناسازگاری جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی عبور کرد، به نظر می‌رسد اما ارجاع تام‌وتمام

این ناسازگاری به قدرت‌های بزرگ، شاید رویکردی تقلیل‌گرایانه محسوب شود؛ چه اینکه برخی از ناسازگاری‌های نهادین در مناسبات جمهوری اسلامی و جامعه بین‌المللی صرفاً تابعی از منافع و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ نبوده است.

برخی دیگر از پژوهش‌ها، ناسازگاری جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران را در مسائل فرهنگی ریشه‌یابی می‌کنند. براین اساس، تعارضات تمدنی، هویتی و فرهنگی میان ایران و غرب، دلیل ناسازگاری محیطی ایران با جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود.

دهقانی فیروزآبادی در کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تأمین امنیت هستی‌شناختی را به‌عنوان یک مؤلفه هویتی، شکل‌دهنده سیاست خارجی ایران در دوره پس از انقلاب ۱۹۷۹ می‌داند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۶۶). وی بر این باور است که تأمین امنیت هستی‌شناختی به‌مثابه حفظ و تداوم هویت اسلامی برای جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک دولت اسلامی حائز اهمیت بوده است. در همین زمینه، مقاله «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ساختار نظام بین‌الملل» با تمرکز بر قواعد و هنجارها در نظام بین‌الملل بر این باور است که دو خصلت «اسلامی بودن» و «انقلابی بودن»، مهم‌ترین وجوه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود که هر دو در تعارض و چالش با ساختار نظام بین‌الملل هستند.

براین اساس، هنجارهایی مانند استقلال، آزادی، حمایت از مستضعفان و مواردی اینگونه در تقابل با قواعدی است که تداوم‌بخش نظم موجود به‌شمار می‌روند و پیگیری این هنجارها که به‌عنوان رسالت و تعهد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطرح شده، به ناسازگاری آن با ساختار نظام بین‌الملل انجامیده است (ستوده، ۱۳۸۰). این گونه آثار که در این بخش به آنها اشاره شد، گذشته را عامل و شکل‌دهنده وضعیت کنونی می‌دانند و یا به‌عبارتی، اکنون را صرفاً ریشه گذشته قلمداد می‌کنند. این درحالی است که بافتار عملکرد کنشگران، ازجمله قدرت‌های بزرگ، دولت‌های جامعه بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران، نه صرفاً یک بافتار تمدنی، فرهنگی و هویتی، بلکه یک بافتار بین‌المللی است.

به‌ررویی از بررسی آثار و پژوهش‌های متعددی که بخشی از آنها در سطور پیشین آمد، می‌توان چند نکته را مورد اشاره قرار داد. نخست اینکه به‌نظر می‌رسد اساساً از ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران، پرسش صریح و آشکاری صورت نگرفته و چنین مسئله‌ای مورد تدقیق نبوده است؛ دوم اینکه، پژوهش‌هایی که به‌عنوان و موضوع نوشتار حاضر نزدیک و مرتبط هستند، به‌نحوی تقلیل‌گرایانه محسوب می‌شوند؛ زیرا این پژوهش‌ها به بافتار بین‌المللی توجه کامل و دقیقی مبذول نداشته و ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی را با جمهوری اسلامی ایران در خلأ بین‌المللی مورد واکاوی و ریشه‌یابی قرار می‌دهند. به‌عبارت دیگر، نگرش محدودی به کنشگر دارند. برای مثال در رویکرد تمدنی به ریشه‌یابی ناسازگاری نهادین جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران، دولت‌های غربی نماینده تمدن ستیزنده غرب علیه ایران در نظر گرفته می‌شوند؛ یا در بحث از عوامل خارجی، صرفاً به نقش و اثرگذاری قدرت‌های بزرگ پرداخته شده، درحالی که جامعه بین‌المللی فراتر از قدرت‌های بزرگ است.

۲. چهارچوب نظري

در تلاش برای رفع نارسایی‌های مطرح‌شده در پیشینه پژوهش، این پرسش نظری قابل طرح است که چرا برخی دولت‌ها به نحو متمایزی در عرصه بین‌المللی با ناسازگاری نهادین محیطی مستمر مواجه می‌شوند؟ به عبارت دیگر، چرا عرصه بین‌المللی، به محیطی نامساعد و محدودگر و حتی گاهی مسدودکننده در قبال کنشگری برخی دولت‌ها تبدیل می‌شود؟ برای یافتن پاسخی مناسب به این پرسش، در این نوشتار، با استفاده از مفهوم‌پردازی نظریه جامعه بین‌المللی، بستر بین‌المللی «دولت‌مواجه‌شده با ناسازگاری محیطی» به عنوان «جامعه بین‌المللی» در نظر گرفته می‌شود (Buzan, 2014: 47). از این زاویه، جامعه بین‌المللی گروهی از دولت‌هاست که با آگاهی از منافع و ارزش‌های مشخص و مشترک، در روابط با یکدیگر، خود را ملزم و مقید به هنجارهای مشترک دانسته و در ارزش‌ها و نهادهای مشترک سهیم می‌شوند (Bull, 1977: 13). در این میان، مهم‌ترین خصلت جامعه بین‌المللی نظم است (Hurrell, 2007: 143)؛

نظم چیدمانی است که برای تحقق اهداف پایه‌ای (ارزش‌های) جامعه دولت‌ها ایجاد می‌شود و شکل «بقای جامعه دولت‌ها، صیانت از استقلال و حاکمیت دولت‌های عضو و حفظ صلح در کل» (Bull, 1977: 8) را به خود می‌گیرد (Buzan, 2004: 60-65). در این چهارچوب، آنچه از دیدگاه نظریه جامعه بین‌المللی، نظم را برقرار می‌سازد و تداوم می‌بخشد، همانا نهادهای بین‌المللی هستند. ناسازگاری نهادین، نوعی از ناسازگاری است که ریشه و خاستگاه آن، نهادهای جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود و به بیان بهتر منظور از آن، ناکارکردی یا کارکرد غیرصحيح نهادهای بین‌المللی است؛ و در این چهارچوب، نهادهای بین‌المللی،

«الگو یا الگوهای رفتاری پایدار، پیچیده، یکپارچه، و سازمان‌یافته‌ای است که از طریق آن، کنترل اجتماعی اعمال و به وسیله آن، خواسته‌ها یا نیازهای اجتماعی اساسی جامعه بین‌المللی برآورده می‌شود» (Wight, 1991: 140-141).

با توجه به این تعریف، «موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و مدیریت قدرت‌های بزرگ»، پنج نهاد ایجادکننده نظم در جامعه بین‌المللی به‌شمار می‌آیند (Bull, 1977, Part II). موازنه قدرت، «وضعیتی است که در آن، هیچ قدرتی در موقعیت مسلط نباشد تا بتواند به وضع قانون برای دیگران پردازد» (Bull, 1977: 7-102). این موازنه قدرت به صورت تصادفی به دست نمی‌آید، بلکه به شکلی طراحی شده تحقق می‌یابد؛ به نحوی که متضمن مشارکت اعضای جامعه بین‌المللی است (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۳۲). جنگ، خشونت سازمان‌یافته‌ای است که واحدهای سیاسی، یعنی دولت‌ها که اعضای جامعه بین‌المللی هستند، علیه یکدیگر انجام می‌دهند. در چهارچوب نظام دولت‌های مدرن، تنها جنگ در مفهوم محدود آن، جنگ بین‌المللی، مشروع بوده است؛ دولت‌ها تلاش کرده‌اند تا انحصار کاربرد مشروع خشونت را برای خود حفظ کنند (Bull, 1977: 184).

حقوق بین‌الملل، مجموعه‌ای از قواعد است که دولت‌ها را در سیاست جهانی؛ در روابط خود با یکدیگر ملزم و مقید می‌سازد (Wilson, 2009: 74-169). دیپلماسی، عادات، عرف‌ها و رویه‌های حاکم بر مناسبات نمایندگان دولت‌ها با یکدیگر تعریف می‌شود که با گفت‌وگو و مذاکره بین دولت‌ها سروکار

دارد و برای شناسایی منافع مشترک بین طرفین و حل زمینه‌های احتمالی درگیری طراحی شده است (Bu- 96-97: zan and Gonzalez-Pelaez, 2009).

مدیریت قدرت‌های بزرگ «نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ کم‌و‌بیش هم‌تراز، و برخوردار از قدرت نظامی قابل‌اعتناست که سایر اعضای جامعه بین‌المللی حقوق و تکالیف خاص آنها را برای مداخله در جامعه بین‌المللی در جهت پیشبرد اهداف و قواعد آن به رسمیت شناخته‌اند» (Bull, 1977: ch9).

بر این اساس، نهادهای جامعه بین‌المللی از جهت «کارکرد»ی که در جامعه بین‌المللی دارند اهمیت پایه‌ای می‌یابند: کارکرد به‌عنوان «نقش مثبت در برقراری نظم بین‌المللی» است (Bull, 1977: 72-73). در این چهارچوب، برای پاسخ به پرسش نظری، از میان انواع مختلف تبیین، از گونه تبیین کارکردی استفاده می‌شود. در تبیین کارکردی، تبیین‌کننده، تبیین‌شونده را بر اساس کارکرد سودمندی که دارد تبیین می‌کند. این نوع از تبیین، بر مؤلفه سودمندی تأکید دارد و حضور عناصر را برحسب سودمندی که برای کل نظام دارند، تبیین می‌کند (اکبری، ۱۳۹۲: ۸۵). در این چهارچوب، تبیین کارکردی، به‌دنبال تبیین کارکرد سودمندانه‌ای است که یک نهاد جامعه بین‌المللی در برقراری نظم بین‌المللی ایفا می‌کند. این کارکرد سودمندانه، نقش مثبت در برقراری نظم است.

با بهره‌گیری از روش تبیین کارکردی و با بازصورت‌بندی برداشت هدلی بول، می‌توان آن را در مورد تأثیرگذاری هریک از نهادهای جامعه بین‌المللی بر ناسازگاری محیطی علیه عضو جامعه بین‌المللی مطرح کرد. براین اساس، معیار سنجش کارکرد سازنده از غیرسازنده، تعریفی است که برای کارکرد هرکدام از نهادهای جامعه بین‌المللی در نظریه جامعه بین‌المللی آمده است:

با توجه به آنکه وجود موازنه‌های قدرت محلی به حفظ استقلال دولت‌ها برابر یک قدرت [یا قدرت‌های] مسلط محلی کمک می‌کند، اگر موازنه قدرت محلی در سطح منطقه‌ای عمل کند (Bull, 1977: 7-102)، سازگاری محیطی برای عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد؛ و در غیر این صورت، ناسازگاری محیطی علیه عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد.

با توجه به اینکه خودِ جامعه بین‌المللی به جنگ به‌عنوان ابزاری برای تقویت حقوق بین‌الملل، حفظ موازنه قدرت و پیشبرد تغییرات عادلانه احساس نیاز می‌کند تا از آن در جهت دستیابی به اهداف خویش بهره‌برداری کند (Bull, 1977: 3-181)، اگر جنگ بتواند اختلافات بنیادین میان دولت‌های واقع در منطقه جامعه بین‌المللی را به گونه‌ای فیصله دهد که موازنه قدرت حفظ شود، حقوق بین‌الملل تقویت شود، و تغییرات عادلانه‌ای صورت پذیرد، سازگاری محیطی برای عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد؛ و در غیر این صورت، ناسازگاری محیطی علیه عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد.

با توجه به آنکه حقوق بین‌الملل قواعد پایه‌ای همزیستی میان دولت‌ها و سایر کنشگران [ازجمله کنشگران فرودولتی] در جامعه بین‌المللی، یعنی قواعد مرتبط با تحدید خشونت میان دولت‌ها و سایر کنشگران؛ قواعد مرتبط با موافقت‌نامه میان آنها؛ و قواعد مرتبط با حاکمیت یا استقلال دولت‌ها را بیان می‌کند و همه دولت‌ها را به پیروی از آن قواعد فرا می‌خواند و در این راستا، دولت‌ها را تنها تابعان خود می‌داند (Bull, 1977: 135). اگر با دولت‌های واقع در یک منطقه جامعه بین‌المللی نه به‌عنوان ابژه

(موضوع) حقوق بین‌الملل بلکه سوژه (فاعل شناسا) آن برخورد شود، سازگاری محیطی برای عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد؛ و در غیر این صورت، ناسازگاری محیطی علیه عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد.

با توجه به اینکه برقراری ارتباط میان رهبران سیاسی دولت‌ها و سایر کنشگران، مذاکره برای پیشبرد توافق میان دولت‌ها، جمع‌آوری و ارزیابی اطلاعات درباره کشورهای خارجی، کاهش اختلافات در مبادلات بین‌المللی، نمادین‌سازی زیست جامعه دولت‌ها بر اساس اهتمام دولت‌ها به شناسایی متقابل حاکمیت، برابری، استقلال و سایر حقوق یکدیگر (Bull, 1977: 5-163)، نشانگر جایگاه ممتاز و محوری دولت‌ها به عنوان اعضای جامعه بین‌المللی در دیپلماسی است، اگر جایگاه ممتاز و محوری برای دولت‌های واقع در یک منطقه در عرصه دیپلماتیک وجود داشته باشد، سازگاری محیطی برای عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد؛ و در غیر این صورت، ناسازگاری محیطی علیه عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد.

با توجه به اینکه قدرت‌های بزرگ از طریق سازکارهایی مانند استفاده یک‌جانبه از برتری محلی خود و احترام گذاشتن به حوزه‌های نفوذ یکدیگر، با اقدام کنسرت گونه می‌کوشند از برتری خود در رابطه با سایر اعضای جامعه بین‌المللی در جهت برقراری نظم استفاده کنند (Bull, 1977: 199-222) - که البته متضمن مدیریت مؤثر روابط آنها با یکدیگر است - اگر قدرت‌های بزرگ بتوانند چالش‌های موجود در یک منطقه جامعه بین‌المللی را با پیشبرد منافع مشترک خود در جامعه بین‌الملل مدیریت کنند، سازگاری محیطی برای عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد؛ و در غیر این صورت، ناسازگاری محیطی علیه عضو جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد.

۳. جمهوری اسلامی ایران و نهادهای جامعه بین‌المللی

در پاسخ به پرسش پایه‌ای نظری که در ابتدای این پژوهش مطرح شد، به‌عنوان برآیند استنتاج‌های پیش‌گفته، می‌توان این گزاره را تدوین کرد که به‌نظر می‌رسد نحوه کارکرد نهادهای جامعه بین‌المللی جهان گستر به‌گونه‌ای در سطح منطقه‌ای تأثیر می‌نهد که باعث می‌شود ناسازگاری محیطی علیه عضو جامعه بین‌المللی شکل گیرد. بنابراین، پس از ارائه یک بحث نظری درباره نهادهای جامعه بین‌المللی و کارکرد آنها در ایجاد و تداوم نظم در بخش پیشین، متناسب با هدف این پژوهش، در قسمت پیش‌رو تلاش می‌شود تا به واکاوی و تحلیل کنشگری هرکدام از نهادهای پنج‌گانه جامعه بین‌المللی در قبال جمهوری اسلامی ایران پرداخته شود.

۳-۱. جمهوری اسلامی ایران و موازنه قدرت

پس از انقلاب اسلامی ایران، تحولات مهمی در مواجهه نهاد بین‌المللی موازنه قدرت با جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از اعضای جامعه بین‌المللی به‌وقوع پیوسته است که در این بخش می‌توان به آنها اشاره کرد. ازجمله مهم‌ترین این تحولات، کارکرد نهاد بین‌المللی موازنه قدرت در حمله عراق به خاک ایران است.

با تغییر نظام سیاسی در ایران، حمایت نسبی از عراق برای موازنه برابر جمهوری اسلامی ایران به بخشی از راهبرد منطقه‌ای ایالات متحده تبدیل شد (Wehrey, 2010: ch2). همچنین و به تدریج، این واقعیت روشن شد که آمریکا و شوروی از تداوم جنگ بین ایران و عراق در وضعیتی که هیچ‌یک از طرفین نتواند بر دیگری برتری یابد، حمایت می‌کنند (هدایتی، ۱۳۷۰: ۲۰۱). از سوی دیگر، به نظر می‌رسد منافع اسرائیل نیز در تداوم جنگ ایران و عراق، بدون برتری یافتن هیچ‌کدام از طرفین بود و این می‌توانست در راستای مطلوبیت آمریکا در منطقه باشد. به هر حال ایران و عراق دو قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شدند که با اسرائیل در وضعیت تخاصم و منازعه قرار داشتند (رایش، ۱۳۸۹: ۱۴۷).

در سال‌های پس از جنگ ایران و عراق، سیاست مهار دوگانه آمریکا در این دو کشور دنبال شد. در این چهارچوب، جنگ ایران و عراق با وجود زمان نسبتاً طولانی هشت‌ساله و تحولات عرصه منطقه‌ای و جهانی به‌ویژه با تضعیف شوروی و حرکت بلوک شرق در مسیر فروپاشی، باعث نشد تا آمریکا سیاست مهار دوگانه را کنار بگذارد. اگرچه همزمان با سال‌های پایانی جنگ، تلاش‌های موازنه قدرتی قدرت‌های بزرگ برای بازتنظیم آن در قالب قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد تقویت می‌شد، اما این رویداد نیز اثرگذاری نهاد موازنه قدرت را در راستای ناسازگاری محیطی عضو جامعه بین‌المللی نشان می‌دهد؛ زیرا موازنه قدرت طراحی شده یا ارادی، نه تنها اجرا نشد، بلکه نوعی طراحی برای برهم‌زدن آن به‌وقوع پیوست. بر این اساس، به نظر می‌رسد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، ضربه جبران‌ناپذیری بر کارکرد نظم‌ساز موازنه قدرت در مناسبات بین‌المللی ایران وارد کرد.

روند دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، کنش آمریکا طی بیش از چهار دهه اخیر در راستای شکل‌گیری کارکرد منفی نهاد موازنه قدرت بین‌المللی در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران است. این رویکرد با تحولاتی از جمله تأسیس شورای همکاری خلیج فارس آغاز و به بحران‌زایی در روابط ایران با جنوب خلیج فارس منتهی شد (Vaez-Zadeh and Javadi, 2019: 14). در بعد اقتصادی، همزمان با اعمال تحریم‌های گسترده علیه جمهوری اسلامی ایران، حتی در حوزه صادرات نفت، در نقطه مقابل، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به عرصه سرمایه‌گذاری‌های گسترده غرب و همکاری‌های متنوع تبدیل شد. در بعد نظامی و امنیتی، به‌رغم اعمال شدیدترین نظارت‌ها و محدودیت‌ها بر مناسبات خارجی ایران، حجم قابل توجهی از قراردادهای فروش تسلیحات با همسایگان جنوبی ایران منعقد گردید. علاوه بر تلاش برای برتری جنوب خلیج فارس بر ایران، این روند در تمامی ابعاد به سود حفظ و ارتقای برتری اسرائیل در منطقه غرب آسیا و در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران دنبال شده است.

بر این اساس، ایالات متحده طی سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از عملیات طوفان‌الاقصی در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، تلاش کرده تا موازنه قدرت منطقه‌ای را به ضرر ایران و در راستای منافع اسرائیل بازطراحی و بازآرایی کند. حمایت‌های اطلاعاتی، سیاسی، تسلیحاتی و پدافندی از اسرائیل در جریان درگیری با حزب‌الله لبنان و جمهوری اسلامی ایران و حملات گسترده به خاک یمن اگرچه قابل انتظار بود، اما تأکید آمریکا بر لزوم برچیدن تمامی توانمندی‌های هسته‌ای ایران و غنی‌سازی صفر از یک‌سو و حمایت آشکار از حمله اسرائیل به خاک ایران در بامداد ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ و تنها دو روز پیش از برگزاری ششمین دور گفت‌وگوهای غیرمستقیم تهران و واشینگتن، حاکی از رویکرد غیرسازنده آمریکا به اعمال کارکرد منطقه‌ای نهاد بین‌المللی موازنه قدرت است.

۳-۲. جمهوري اسلامي ايران و جنگ

به صورت كلي در دوره پس از انقلاب اسلامي ايران، تأثير پذيري ايران از نهاد بين المللي جنگ را مي توان در چهارچوب عدم تقويت حقوق بين الملل و شكل دهی به ترتيبات عادلانه بررسي قرار داد که مهم ترين مصداق آن تهاجم هشت ساله عراق به ايران بود. جنگ هشت ساله ايران و عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰)، در نتيجه ادراك صدام از ضعف جمهوري اسلامي به دليل فروپاشي نظام سياسي و شرايط ويژه پساانقلابي در ايران، ايجاد شد (Mearsheimer and Walt, 2009). اين جنگ پيامدهاي منطقه اي و بين المللي مهمي داشت که از جمله آنها مي توان به اولويت يافتن تهديد ايران به جاي اسرائيل در سياست خارجي عراق، زمينه سازي براي حمله عراق به کويت و به دنبال آن مداخله آمريکا و تقويت امنيت اسرائيل در منطقه اشاره کرد (هوشي سادات، ۱۳۹۴: ۲۵۸-۲۵۷).

تهاجم عراق به ايران کارکردي برخلاف اصول و اهداف منشور ملل متحد که در فصل نخست منشور و در همان ماده يک بر جلوگيري از «تهديدات عليه صلح» و هرگونه «عمل تجاوز» تأکيد دارد، از خود به نمايش گذاشت. حمله عراق ناقض قاعده توسل به زور به عنوان يکي از اصول اساسي حقوق بين الملل و بند ۴ ماده ۲ منشور بود. همچنين در چهارچوب ماده نخست و دوم قطعنامه ۳۳۱۴ مصوب مجمع عمومي سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴ که «قطعنامه تعريف تجاوز» نام دارد، تهاجم عراق به ايران در سپتامبر ۱۹۸۰، نوعي تجاوز سرزميني محسوب مي شود. همچنين در حين جنگ، مسئله کاربرد تسليحات شيميايي ازسوي رژيم صدام عليه مردم غيرنظامي را مي توان مصداقي از کارکرد نادرست نهاد حقوق بين الملل دانست.

براساس گزارش هاي بازرسان سازمان ملل متحد و نيز گزارش هيئت کارشناسان اعزامي ديبرکل وقت سازمان ملل متحد در حين جنگ تحميلي، عراق حداقل در فاصله سال هاي ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ از سلاح هاي شيميايي عليه ايران استفاده کرده اند (شريفی طرازکوهی و مدرس سوادکوهی، ۱۳۹۵: ۱۳۶-۱۳۴). در بند پنجم از ضميمه دوم گزارش بازرسان سازمان ملل متحد که از خوداظهاري دولت عراق به دست آمده، اشاره شده که بالغ بر نيمي از تسليحات شيميايي اين کشور، در دهه ۱۹۸۰ دهه جنگ تحميلي - استفاده شده است (UNSCOM, 1999: Appendix II).

نکته قابل توجه اينکه، طبق برخي گزارش ها عراق در اوایل دهه ۱۹۸۰ ميلادي، مقدار قابل توجهي گاز خردل از آمريکا و کشورهای اروپايي دريافت کرده بود (Ali, 2001: 47). اين مسئله با حمايت کشورهاي از غرب و شرق درحالي به وقوع پيوست که کاربرد تسليحات شيميايي با پروتکل ۱۹۲۵ ژنو درباره منع استفاده از اين تسليحات حين جنگ در تعارض است و دولت عراق در سال ۱۹۳۱ اين پروتکل را تصويب کرده بود. باوجود اين و به رغم اسناد و گزارش هاي روشن و متقن، نهاد حقوق بين الملل توانست از وقوع حمله شيميايي به مردم ايران جلوگيري کند و نسبت به آن در موضع انفعال قرار گرفت که حاكي از اين مسئله است، جنگ نه تنها ابزاري براي اجرائ حقوق بين الملل نبود، بلکه ابزاري براي تضعيف آن محسوب مي شود.

اين جنگ همچنين توانست ترتيبات عادلانه اي در جامعه بين المللي منطقه اي غرب آسيا برقرار کند؛

به عبارت دیگر جنگ ایران و عراق ابزاری برای برقراری ترتیبات عادلانه حتی در سطح منطقه‌ای و خلیج فارسی آن نبود؛ چه رسد به سطح جهانی؛ چه اینکه اگر به دنبال جنگ ایران و عراق، ترتیبات منطقه‌ای عادلانه‌ای برقرار می‌شد و نهاد بین‌المللی جنگ، کارکردی سازنده و مثبت در جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غرب آسیا ایفا می‌کرد، جنگ‌هایی چون تهاجم نظامی عراق به کویت در ۱۹۹۱ و آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ به وقوع نمی‌پیوست و خشوتی چنین فراگیر در غرب آسیا ایجاد نمی‌شد. بنابراین، جنگ ایران و عراق، در رسیدگی به اختلافات بنیادین میان دولت‌های واقع در جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غرب آسیا ناموفق بود. در مجموع، جنگ نتوانست اختلافات بنیادین میان ایران و دولت‌های واقع در جامعه بین‌المللی منطقه‌ای را به گونه‌ای فیصله دهد که حقوق بین‌الملل تقویت شود و تغییرات عادلانه‌ای صورت پذیرد.

۳-۳. جمهوری اسلامی ایران و حقوق بین‌الملل

پس از انقلاب اسلامی ایران، نخستین تأثیرگذاری نهادهای جامعه بین‌المللی بر ایران از سوی نهاد حقوق بین‌الملل اعمال شد. تلاش آمریکا برای مداخله و حتی براندازی نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران، یکی از عرصه‌هایی بود که تجربه ایران را از مواجهه با حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از نهادهای جامعه بین‌المللی شکل داد. در ماه‌های ابتدایی پس از انقلاب اسلامی، آمریکا اگرچه ابتدا به دنبال مذاکره با ایران بود، اما بدون در نظر گرفتن فضای بدبینانه جامعه ایران به ویژه پس از پذیرش محمدرضا شاه از سوی واشنگتن، به سمت اعمال تحریم و در نهایت عملیات پنجه عقاب در آوریل ۱۹۸۰ پرداخت که با شکست مواجه شد (پوراحمدی و سلطان‌پور، ۱۴۰۰: ۵۱-۵۰). این عملیات، نقض آشکار حاکمیت سرزمینی ایران و مصداقی از تأثیر نهاد حقوق بین‌الملل در ناسازگاری محیطی جامعه بین‌المللی با ایران بود.

این روند در سال‌ها و دهه‌های بعد دنبال شد. باتوجه به اینکه در بخش پیشین به ابعاد اثرگذاری نهاد بین‌المللی جنگ در کارکرد غیرسازنده حقوق بین‌الملل در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران اشاره شد، در این بخش، به موضوع هسته‌ای ایران به عنوان مصداق روشنی از کژکارکردی حقوق بین‌الملل نسبت به ایران پرداخته می‌شود.

موضوع هسته‌ای ایران که تقریباً از اوایل دهه نخست هزاره سوم میلادی به یکی از مسائل قدرت‌های جهانی و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تبدیل شد و هم‌اکنون بیش از ۲ دهه از طرح آن در بستر بین‌المللی می‌گذرد، مصداقی از مواجهه گزینشی نهاد حقوق بین‌الملل با برخی از اعضای جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود. از این زاویه، بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از فوریه ۲۰۰۳ از برنامه هسته‌ای ایران آغاز شد. سپتامبر ۲۰۰۵ آژانس در قطعنامه‌ای^۱ از ایران خواست تا غنی‌سازی را به صورت پایدار تعلیق کند. مدتی بعد و پس از تنش در روابط ایران و غرب و انتقال موضوع هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد در فوریه ۲۰۰۶، این شورا در ۳۱ جولای ۲۰۰۶ و در قطعنامه ۱۶۹۶ که ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد علیه ایران تصویب شد، از تهران خواست برنامه هسته‌ای خود را متوقف کند (UN, 31 July 2006). این درخواست در حالی مطرح شد که ایران عضو پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای^۲ بود و بند چهارم

1. Resolution GOV/2005/77

2. Nuclear Non-Proliferation Treaty (NPT)

این پیمان بر حق مسلم اعضا برای تحقیق، توسعه، تولید و استفاده انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز تأکید دارد. به عبارت دیگر صدور این قطعنامه درحالی است که براساس مواد دوم و سوم اساسنامه آژانس و نیز مواد سوم و چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، ایران همانند سایر کشورها می‌تواند به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای دسترسی داشته باشد (عسکری، ۱۳۸۵: ۵۴).

روند مورد اشاره در تمامی سال‌های اخیر دنبال شده است، چه اینکه با وجود انعقاد توافق برجام میان ایران و کشورهای ۱+۵ و تأیید آن به وسیله یک قطعنامه حقوقی در شورای امنیت سازمان ملل (قطعنامه ۲۲۳۱)، مدتی بعد آمریکا از این توافق خارج شد و به صورت یکجانبه، به اعمال تحریم‌های گوناگون علیه جمهوری اسلامی ایران پرداخت و کشورهای اروپایی نیز اقدامی در راستای اجرای تعهدات خود انجام ندادند. این مواجهه گزینشی حقوق بین‌الملل با موضوع هسته‌ای ایران در شرایطی انجام شده که هند، اسرائیل و پاکستان به عنوان سه دارنده سلاح‌های هسته‌ای، اساساً به این معاهده نیوسته‌اند و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سایر نهادهای بین‌المللی چون شورای امنیت رفتار متفاوتی با این موضوع از خود نشان داده‌اند. در آخرین تحول این پرونده، ایالات متحده در اقدامی خلاف حقوق بین‌الملل و معاهده عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، به تأسیسات هسته‌ای ایران در نطنز، فردو و اصفهان که در نظارت آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بودند، حمله کرد.

بنابراین حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از نهادهای جامعه بین‌المللی در مواجهه‌ای گزینشی با موضوع هسته‌ای ایران، نه تنها اصول و قواعد مربوط به پیمان‌ها و معاهدات بین‌المللی را نقض کرده، بلکه اساساً استقلال و حاکمیت ملی جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یکی از اعضای جامعه بین‌المللی منطقه‌ای در غرب آسیا با تصویب قطعنامه‌های متعدد مورد خدشه قرار داده است. به نظر می‌رسد حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از نهادهای جامعه بین‌المللی نتوانسته همه طرف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در قبال ایران، به پیروی از اصول و قواعد همزیستی میان دولت‌ها و سایر کنشگران از جمله کنشگران غیر دولتی وادارد.

۳-۴. جمهوری اسلامی ایران و دیپلماسی

براساس تعریف هدلی بول، یکی از کارکردهای دیپلماسی، برقراری ارتباط میان رهبران سیاسی دولت‌ها و سایر کنشگران و مذاکره برای پیشبرد توافق میان آنهاست. با وجود این، نهاد دیپلماسی از شکل دهی به این هدف در روابط ایران با کشورهای عربی طی دهه‌های اخیر چندان موفق نبوده است. این عدم موفقیت حتی در مواردی که ایران پیشگام شکل‌گیری چنین مناسباتی بوده، قابل بررسی است. در این چهارچوب، می‌توان به ایده «منطقه قوی» اشاره کرد که سال ۲۰۱۷ از سوی جمهوری اسلامی ایران و به معنای «پذیرش اصل تأمین منافع جمعی، ضرورت احترام به آن و تعمیم اصل بردبرد به سطح منطقه و ایده‌ای مخالف برتری جویی و حذف دیگر کنشگران مطرح شد (Zarif, 2018). جمهوری اسلامی ایران همچنین سال ۲۰۱۹، پیشنهادی با عنوان «ابتکار صلح هرمز»، برای شکل‌گیری یک ائتلاف منطقه‌ای برای ارتقای امنیت و صلح در تنگه هرمز و تضمین امنیت کشتیرانی و جریان امن نقل و انتقال انرژی مطرح کرد که تمامی این ابتکارها با موفقیت همراه نبود.

مصادیق دیگر تأثیر نهاد دیپلماسی بر ناسازگاری محیطی جامعه بین‌المللی با ایران را می‌توان در انحراف این نهاد از کارکرد جمع‌آوری و ارزیابی اطلاعات به‌سوی مداخله و جاسوسی ارزیابی کرد. این وضعیت طی سال‌های اخیر، در حمایت‌های گاه‌وبی‌گاه برخی از بازیگران منطقه‌ای از گروه‌های معارض جمهوری اسلامی ایران، از جمله تجزیه‌طلبان و سازمان مجاهدین و نیز اقداماتی مانند ترور هدفمند، خرابکاری در تأسیسات صنعتی و سرقت از مراکز مهم ازسوی سرویس‌های جاسوسی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ظهور و بروز داشته است. نهاد دیپلماسی همچنین از ایفای کارکرد سازنده و مثبت در کاهش اختلافات و تعارضات بنیادین در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی ایران، نقش حداقلی داشته و در برخی موارد نیز اساساً هیچ نقشی نداشته است. دیپلماسی طی دهه‌های گوناگون، توانست به حل و فصل اختلافات بنیادین بین ایران و برخی از دولت‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس منتهی شود که این مسئله در روابط ایران با عربستان، امارات و بحرین مشهود بوده است.

در نهایت به‌نظر می‌رسد برخلاف آنچه هدلی بول درباره کارکرد نهاد دیپلماسی در نمادین‌سازی زیست دولت‌ها براساس اهتمام آنها به شناسایی متقابل حاکمیت، برابری، استقلال و سایر حقوق یکدیگر مطرح کرده، ایران در معرض اقدامات دسته‌جمعی برخی از اعضای جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غرب آسیا بوده که در نسبت با تعریف پیش‌گفته، باعث ایجاد وضعیت ناسازگاری محیطی با جامعه بین‌المللی می‌شود. به‌نظر می‌رسد طی دهه‌های اخیر، تداوم و استمرار راهبردهای آمریکا در قبال منطقه غرب آسیا از جمله ادغام فراگیر اسرائیل در منطقه، یکی از مهم‌ترین محورهایی بوده که نه تنها با هدف انزوای ایران اجرا شده، بلکه از مهم‌ترین موانع ارتقای روابط و ایجاد ائتلاف میان تهران و پایتخت‌های عربی منطقه بوده است (پوراحمدی، ۱۳۸۸: ۷۴-۷۳). مواجهه برخی سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای از جمله اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس با ایران، حاکی از چنین مسئله‌ای است.

۳-۵. جمهوری اسلامی ایران و مدیریت قدرت‌های بزرگ

با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، سیاست دوست‌نوی و واشنگتن به راهبرد مهار در قبال جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد. مدتی بعد و با پایان جنگ سرد، نقش مدیریتی قدرت‌های بزرگ در غرب آسیا زیر سایه نقش آفرینی آمریکا قرار گرفت. در این دوره، منافع آمریکا در غرب آسیا را می‌توان جلوگیری از برتری یکی از قدرت‌های منطقه‌ای، کنترل جریان نفت و مقابله با تهدیدات تروریستی دانست (Hemmer, 2007: 42). بنابراین راهبرد مهار، جلوه‌ای از نقش مدیریتی قدرت‌های بزرگ بود که ایران در معرض آن قرار گرفت. نحوه پایان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، جلوه دیگری از تأثیر نهاد مدیریت قدرت‌های بزرگ بر ایران بود. مواجهه شوروی و به‌ویژه آمریکا با مسئله چگونگی پایان تهاجم نظامی عراق به ایران، نشان‌دهنده اراده هردو برای جلوگیری از برتری طرفین درگیر بود؛ به‌نحوی که خاویر پرز دکوئیار، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در خاطراتش درباره مقاطع پایانی جنگ به سیاست آمریکا در راستای افزایش مقاومت نیروهای عراقی، جلوگیری از هرگونه پیروزی ایران، کاهش دسترسی ایران به تسلیحات و ایجاد فشار بین‌المللی بر تهران تأکید کرده است (دکوئیار، ۱۳۷۹: ۲۶۷). این روند در قطعنامه ۵۹۸ نیز ظهور و بروز داشت که برای نخستین بار، تمام پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد به آن رأی مثبت دادند. بنابراین، پایان جنگ ایران و عراق را می‌توان نتیجه تفاهم قدرت‌های بزرگ ارزیابی کرد (دکوئیار، ۱۳۷۹: ۲۵۵).

با فروپاشی شوروی، نقش مدیریتی آمریکا به عنوان قدرت بزرگ در غرب آسیا به صورت یک جانبه تشدید شد. براین اساس، جلوگیری از افزایش توانمندی‌های ایران با استفاده از تحریم‌ها و گسترش حضور نظامی در خلیج فارس و غرب آسیا، از جمله راهبردهای آمریکا در سال‌های نخست پس از جنگ سرد بود (Barzegar, 2010: 76). همچنان که پیشتر مطرح شد، یک وجه مهم این راهبرد، تلاش برای مهار، تضعیف و حتی ضربه به منافع جمهوری اسلامی ایران بوده است. از نظر آمریکا مهم‌ترین چالشی که در منطقه غرب آسیا علیه منافع واشینگتن طی سال‌های اخیر وجود داشته، ایران و محور مقاومت بوده و به همین دلیل انزوای ایران و کاهش نفوذ آن در منطقه از جمله سیاست‌های راهبردی ایالات متحده محسوب می‌شود (حبیبی و پوراحمدی، ۱۳۹۸: ۱۴). این گونه نقش‌آفرینی آمریکا، در برخی موارد -جنگ نفتکش‌ها، سرنوشتی هواپیمای مسافربری ایران و ترور فرمانده وقت نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فرودگاه بغداد- به رویارویی نیابتی و حتی مستقیم تهران و واشینگتن منتهی شد که به عنوان جلوه‌ای از نقش مدیریتی قدرت‌های بزرگ در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی ایران قابل طرح است. بنابراین، تحولات پس از انقلاب اسلامی نشان از این واقعیت دارد نهاد مدیریت قدرت‌های بزرگ، نه تنها تنش و بحران در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را از بین نبرد، بلکه خود به ابزاری برای فشار مداوم بر ایران و توجیه حفظ و تقویت آن قرار گرفت. به همین دلیل، نهاد مدیریت قدرت‌های بزرگ، نه تنها چالش‌های موجود در روابط خارجی ایران را از بین نبرد، بلکه به مداخلات بازفرجام در این زمینه دامن زد؛ به عبارت دیگر، نهاد بین‌المللی مدیریت قدرت‌های بزرگ، عاملی برای ناسازگاری محیطی جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران بوده است.

نتیجه‌گیری

هدف نوشتار حاضر بررسی و واکاوی ناسازگاری نهادی جامعه بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران بود. براین اساس، متناسب با چهارچوب نظریه جامعه بین‌المللی، جمهوری اسلامی ایران به عنوان عضوی از جامعه بین‌المللی در بافتاری بین‌المللی و در معرض کنشگری نهادی جامعه بین‌المللی قرار داد. این نهادی پنجگانه، یعنی موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و مدیریت قدرت‌های بزرگ، در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از اعضای جامعه بین‌المللی، رویکردی غیرسازنده داشته و برخلاف کارکردهای اصلی و نظم‌ساز این نهادها که به آنها اشاره شد، به مواجهه با جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند.

براین اساس، رویدادها و پویای‌های گوناگون از ابتدای انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ حاکی از این مسئله است که نهادی جامعه بین‌المللی جهان‌گستر، ایران را به چالش کشیده‌اند؛ تأثیرپذیری غیرسازنده و به صورت پیوسته و مداوم، و نه مقطعی و پراکنده بر جمهوری اسلامی ایران داشته‌اند؛ و این عضو جامعه بین‌المللی را در معرض طیف موضوعی گسترده‌ای از کارکردهای غیرنظم‌ساز خود قرار دادند. در این چهارچوب، مصادیقی مانند حمایت از گروه‌های جدایی‌طلب و مخالفان دولت مرکزی ایران از جمله اپوزوسیون خارج‌نشین؛ تسلیح و حمایت از عراق در جنگ هشت‌ساله؛ ترورهای هدفمند علیه جمعی از

مسئولان، دانشمندان و نظامیان ایران از ابتدای تأسیس نظام جمهوری اسلامی تاکنون؛ خرابکاری و حملات سایبری در برخی بخش‌های صنعتی از جمله تأسیسات هسته‌ای ایران؛ اعمال فزاینده تحریم‌های اقتصادی و کاربرد سیاست فشار حداکثری طی بیش از دو دهه؛ عدم پایبندی به توافقات با ایران از جمله خروج یکجانبه از برنامه جامع اقدام مشترک موسوم به برجام؛ و در نهایت تهاجم نظامی به خاک ایران در میانه مذاکرات هسته‌ای که منجر به شهادت بیش از یک‌هزار نفر از شهروندان ایرانی شد، بررسی و واکاوی گردید.

منابع

- اکبری، یونس (۱۳۹۲)، رویکردی به تبیین: انواع تبیین علمی در پژوهش‌های تاریخ‌محور. تاریخ‌نامه خوارزمی، سال اول، (شماره دوم)، ۷۳-۹۰.
- اطاعت، جواد؛ حمیدرضا نصرتی، حمیدرضا بیات، کوروش میری و اسماعیل ورزش (۱۳۹۲)، ایران و نظام بین‌الملل. تهران: نشر علم.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۸)، حضور و اهداف آمریکا در خاورمیانه و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره نوزدهم، ۸۸-۴۹.
- پوراحمدی، حسین و سلطان‌پور، محمد (۱۴۰۰)، روان‌شناسی کارتر و سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، فصلنامه پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال نهم، شماره دوم، ۶۳-۳۸.
- جهانگیری، علیرضا؛ علیرضا رضایی و قاسم ترابی (۱۳۹۹)، «تأثیر ساختار نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد بر سیاست خارجی جمهوری اسلام ایران»، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره سوم، شماره ۱۲، ۲۱۸۷-۲۱۷۳.
- حبیبی، رحمان و پوراحمدی، حسین (۱۳۹۸)، آمریکا، انگلستان و تحولات منطقه غرب آسیا، فصلنامه سیاست و روابط بین‌الملل، سال سوم، شماره اول، ۷۰-۵۰.
- دکوییاری، خاویر پرز (۱۳۷۹)، به سوی صلح. ترجمه حمیدرضا زاهدی، تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات سمت، چاپ چهارم.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و ذبیحی، رضا (۱۳۹۱)، «انقلاب اسلامی ایران و عدم مطلوبیت نظم بین‌المللی موجود»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره ۳۱، ۷۱-۹۰.
- رایش، برنارد (۱۳۸۹)، اسرائیل و جنگ ایران و عراق. در: درس‌هایی از راهبرد، حقوق، دیپلماسی در جنگ ایران و عراق، جوینر، کریستوفر سی، ترجمه داوود علمایی، تهران: انتشارات مرزوبوم.
- ستوده، محمد (۱۳۸۰)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ساختار نظام بین‌الملل»، نشریه علوم سیاسی، دوره چهارم، شماره ۱۶، ۱۸۰-۱۶۱.
- شریفی طرازکوهی، حسین و مدرس سوادکوهی، سامان (۱۳۹۵)، کاربرد تسلیحات شیمیایی در جنگ ایران و عراق از منظر حقوق بین‌الملل کیفری. فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال هجدهم، شماره

۵۲، ۱۵۲-۱۲۹.

- عسکری، يدالله (۱۳۸۵)، بررسی و تحلیل حقوقی عملکرد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در مسئله فعالیت‌های هسته‌ای ایران. فصلنامه سیاست دفاعی، سال چهاردهم، شماره ۵۵، ۵۴-۳۵.
- لطفیان، سعیده و فقیه، مهدی (۱۴۰۰)، «رقابت قدرت‌های بزرگ و تداوم دشمنی در روابط ایران و آمریکا»، فصلنامه سیاست، دوره ۵۱، شماره سه، ۸۳۷-۸۱۳.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا. ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- موسوی شفائی، سیدمسعود و شاپوری، مهدی (۱۳۹۰)، «ابعاد و پیامدهای ژئوپلیتیک پرخطر ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره چهارم، صص ۱۹۲-۱۶۳.
- هدایتی خمینی، عباس (۱۳۷۰)، عملکرد شورای امنیت در جنگ ایران و عراق. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- هوشی‌سادات، سیدمحمد (۱۳۹۴)، تاریخ سیاسی-اجتماعی خاورمیانه از عصر قدیم تا پسا عصر جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

References

- Akbari Y (2013), "An Approach to Explanation: Types of Scientific Explanation in History-Based Research", Tarikhnameh Kharazmi, Vol. 1, No. 2, pp. 73-90. [In Persian].
- Ali, J (2001), "Chemical Weapons and the Iran-Iraq War: A Case Study in Non-Compliance". The Non-proliferation Review, Vol. 8, No. 1, pp. 43-58.
- Askari, Y (2006), "Legal Review and Analysis of the Performance of the International Atomic Energy Agency on the Issue of Iran's Nuclear Activities", Defense Policy Quarterly, Vol. 14, No. 55, pp. 54-35. [In Persian].
- Barzegar, K (2010), "Balance of Power in the Persian Gulf: An Iranian View. Middle East Policy", Vol. 17, No. 3, pp. 74-87.
- Bull, H (1977), The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics. London: Palgrave Macmillan.
- Buzan, B (2004), From International to World Society? English School Theory and the Social Structure of Globalization. New York: Cambridge University press.
- Buzan, B (2014), An Introduction to the English School of International Relations: the Societal Approach. Cambridge: Polity Press.
- Buzan, B and Gonzalez-Pelaez, A (2009), International Society and the Middle East: English school theory at the regional level. London: Palgrave Macmillan.
- Byman, D, Chubin, S, Ehteshami A and Green, J (2001), Iran's Security Policy in the Post-Revolutionary Era. Santa Monica: Rand.
- Dehghani, J (2012), Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran, Tehran: Samt Publications, Fourth Edition. [In Persian].
- Dehghani, J and Zabihi, R (2012), "The Islamic Revolution of Iran and the Undesirability of the Existing International Order", Quarterly Journal of Islamic Revolution Studies, Vol. 9, No. 31, pp. 71-90. [In Persian].

- Ehteshami, A (2002), "The Foreign Policy of Iran". In: Raymond Hinnebusch and Anoushiravan Ehteshami (ed), *The Foreign Policies of Middle East States*. Colorado and London: Lynne Rienner.
- Etaat, J, Nosrati, H, Bayat, H, Miri, K and Varzesh, E (2013), *Iran and International System*, Tehran: Elm Publishing. [In Persian].
- Habibi, R and Pourahmadi, H (2019), "America, England and developments in the West Asian region", *Bi-Quarterly Journal of Politics and International Relations*, Vol. 3, No. 5, pp. 7-28. [In Persian].
- Hedayati Khomeini, A (1999), *The Functioning of the Security Council in the Iran-Iraq War*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. [In Persian].
- Hemmer, C (2007), "Responding to a Nuclear Iran". *Parameters*, Vol. 37, No. 3, pp. 41-53.
- Hoshi Sadat, M (2015), *Political-Social History of the Middle East from Ancient Times to the Postmodern Era*, Tehran: Tehran University Press. [In Persian].
- Hurrell, A (2007), *On Global Order: Power, Values, and the Constitution of International Society*. Oxford: Oxford University Press.
- Jahangiri, A, Rezaii, A and Torabi, G (2020), "The Impact of the Post-Cold War International System Structure on the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", *Iranian Quarterly Journal of Political Sociology*, Vol. 3, No. 12, pp. 2173-2178. [In Persian].
- Little, R (2010), *Evolution in Balance of Power Theories*, Translated by Gholamali Chag-nizadeh, Tehran: Tehran Institute of Contemporary International Studies and Research Publications, [In Persian].
- Lotfian, S and Faghih, M (2021), "Great Power Competition and the Continuation of Hostility in Iran-US Relations", *Politics Quarterly*, Vol. 51, I. 3, pp. 813-837. [In Persian].
- Mearsheimer, J and Walt, S (2009), *An Unnecessary War*. *Foreign Policy*, Available at: <https://foreignpolicy.com/2009/11/03/an-unnecessary-war-2/>.
- Mousavi Shafaei, M and Shapouri, M (2011), "Dimensions and Consequences of Iran's High-Risk Geopolitics", *Strategic Studies Quarterly*, Vol. 14, I. 4, pp. 163-192. [In Persian].
- Pérez de Cuéllar, J (2000), *Pilgrimage for peace: a secretary general's memoir*, Translated by H Zahedi, Tehran: Information Institute Publications. [In Persian].
- Pourahmadi, H (2009), "America's presence and goals in the Middle East and the national interests of the Islamic Republic of Iran", *scientific quarterly of political and international approaches*, Vol. 19, pp. 49-88. [In Persian].
- Pourahmadi, H and Soltanpor M (2021), "Carter's Psychology and US Foreign Policy Towards Iran", *iranian research of international politics*, Vol. 9, No. 2, pp. 38-63. [In Persian].
- Reich, B (2010), "Israel and the Iran-Iraq War", In: *Lessons from Strategy, Law, and Diplomacy in the Iran-Iraq War*, Joyner, C, translated by Davoud Olmaei, Tehran: Marzboom Publications. [In Persian].
- Sharifi Tarazkouhi, H and Modarres Savadkouhi, S (2016), "The Use of Chemical Weapons in the Iran-Iraq War from the Perspective of International Criminal Law", *Quarterly Journal of Public Law Research*, Vol. 18, No. 52, pp. 129-152. [In Persian].
- Sotoudeh, M (2001), "Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran and the Structure of the International System", *Political Science Journal*, Vol. 4, No. 16, pp. 161-180. [In Persian].
- Taleihur, R (2020), "Iran-US Confrontation in the International System". *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol. 10, No. 3, pp. 45-72.
- UN (2006), "S/RES/1696", Available at: <https://www.un.org/securitycouncil/s/res/1696->

%282006%29.

- UNSCOM (1999), Enclosure I/Report: Disarmament. United Nations Security Council 2/1999/94, Available at: <https://www.un.org/depts/unscom/s99-94.htm>.
- Vaez-Zadeh, H and Javadi, R (2019), "Reassessing Britain's Withdrawal from the Persian Gulf in 1971 and its Military Return in 2014". Journal of World Sociopolitical Studies, Vol. 3, No. 1, pp. 1-44.
- Wehrey F et al. (2010), The Iraq Effect: The Middle East After the Iraq War. California: Rand Corporation.
- Wight, M (1991), International Theory: The Three Traditions. London: Leicester University Press.
- Wilson, P (2009), "The English School's approach to international law". In: Navari, Cornelia, (ed.), Theorizing International Society: English School Methods. New York: Palgrave Macmillan, pp. 167-188.
- Zarif, M (2018), Towards a New Security Model in The Middle East. The New Arab, Available at: <https://www.newarab.com/opinion/towards-new-security-model-middle-east>.

